

بررسی فرهنگ عامیانه ایران در گرشاسپ‌نامه اسدی توسی

سید محمودرضا غیبی*

چکیده

بررسی و تفسیر عقاید، باورهای عامیانه و آداب و رسوم اجتماعی هر دوره، نه تنها قسمت‌هایی از فرهنگ دیرین آن سرزمین را مشخص می‌کند بلکه بسیاری از زاویای مبهم آثار ادبی را نیز روشن می‌نماید. اسدی توسی با استفاده از توانایی‌های علمی و ادبی خود و همچنین آگاهی از ادبیات عامیانه پیش از خود و تلفیق آن با فرهنگ اسلامی، نوعی از فرهنگ عامیانه ایرانی - اسلامی را در گرشاسپ‌نامه به تصویر کشیده - است، که در این تحقیق به مواردی از آن اشاره می‌شود.

این پژوهش در چهار فصل، تهیه و تنظیم شده که عبارت است از:

۱- عقاید و باورهای عامیانه،

۲- عقاید دینی و مذهبی،

۳- آداب و رسوم زندگی و آیین جنگ و دربار،

۴- داستان‌ها و افسانه‌ها.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ عامیانه، عقاید، آداب و رسوم، سنت‌ها، گرشاسپ‌نامه، اسدی توسی.



* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد مرند

فرهنگ عامه در معنای مورد نظر ما، تقریباً معادل کلمه (culture) است، که مجموعه میراث‌های معنوی یک قوم را، اعم از آنچه محصول عقل و ادراک یا زاینده ذوق و عاطفه ایشان باشد شامل می‌شود.

فولکلور (Folklore) کلمه‌ای است که اروپائیان برای فرهنگ عامه برگزیده‌اند و از دو بخش Folk، به معنی مردم و Lore به معنی فرهنگ تشکیل می‌شود.

«امروزه فولکلور توسعه شگفت‌آوری به هم رسانیده، ابتدا محققین فقط در ادبیات توده مانند قصه‌ها، افسانه‌ها، آوازها، ترانه‌ها، مثل‌ها، معماها و غیره جست‌وجو می‌کردند. کم‌کم تمام سنت‌هایی که افواها آموخته می‌شود و آنچه مردمان در زندگی خارج از دیستان فرامی‌گیرند جزو آن گردید. چندی بعد، جست‌وجوکنندگان اعتقادات و اوهام، پیش‌گویی راجع به وقت، نجوم، تاریخ طبیعی، طب و آنچه دانش توده نامیده می‌شود، مانند گاه‌نامه، سنگ‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی و داروهای که عوام به‌کار می‌بردند را به این علم افزودند. سپس اعتقادات و رسوم که وابسته به هریک از مراحل گوناگون زندگی مانند تولد، بچگی، جوانی، زناشویی، پیری، مراسم سوگواری و جشن‌های مذهبی و ملی و عاداتی که مربوط به زندگی عمومی می‌شود، از جمله تمام پیشه‌ها و فنون توده جزو این علم به‌شمار آمد.»

باتوجه به اینکه سرزمین ایران مهد فرهنگ‌های بسیاری بوده‌است و اقوام مختلفی به‌مرور زمان در آن سکنی گزیده‌اند؛ بنابراین از دیدگاه فرهنگ عامیانه توانایی بررسی و نقد بیشتری را دارد که پس از تحقیق و مقایسه آن با فرهنگ عامیانه دیگر ملل می‌توانیم به مبدأ و ریشه بسیاری از آداب و رسوم، افسانه‌ها و اعتقادات مختلف پی ببریم.

افکار و اعتقادات عامیانه حاکم در میان ایرانیان را برحسب اصل و مبدأ می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد:

۱- افکار و اعتقادات عامیانه بومی که در نتیجه آزمایش روزانه، خانوادگی، مذهبی و انفرادی یا از جمله یادگارهای پیشین نژاد هندوایرانی که در ایران به‌جا مانده‌است.

۲- اعتقادات و خرافاتی که از ملل بیگانه مانند سیت‌ها، پارت‌ها، یونانیان، رومیان و به‌خصوص ملل سامی مانند کلدانیان، بابلیان، یهودیان و عرب‌ها به ایران سرازیر شد که خود در نتیجه عوامل مختلفی، چون ارتباط فرهنگی و سیاسی، هجوم کشورهای گوناگون به ایران، لشکرکشی ایرانیان به بعضی از کشورها، قبول مذهب توسط ایرانیان و غیره به وجود آمده است.

با اینکه منابع فراوان و غنی درباره فرهنگ عامیانه مردم ایران هست، اما تحقیقات مدون و کاملی که در این زمینه صورت بگیرد بسیار کم است و می‌توان گفت این علم، علم نوزادی در کشور ماست و مرحوم هدایت نخستین دستورالعمل برای جمع‌آوری فولکلور در زبان فارسی را در سال ۱۳۱۲ با انتشار کتاب *نیرنگستان* پیشنهاد داد. آثار شاعران و نویسندگان هر ملتی جزو منابع دسته‌اول جهت بررسی فرهنگ عامیانه آن مردم است و در این میان، آثار قدیمی‌تر و معروف‌تر بیشتر قابلیت بررسی و نقد را دارد.

۹۲

اسدی توسی نیز از جمله شاعرانی است که با داشتن شرایطی خاص اطلاعات خوبی در زمینه فرهنگ عامیانه در اختیار ما می‌گذارد که از جمله این شرایط عبارت است از:

الف) داشتن اطلاعات گران‌قیمت در مورد زبان و ادب پارسی و آشکار کردن آن در آثار خود، که نمونه بارز آن لغت *فرس* است که جزو اولین فرهنگ‌های لغت فارسی به‌شمار می‌رود.

ب) آشنایی با ادبیات قبل از خود و به‌خصوص ادبیات حماسی که تالی بزرگانی چون فردوسی است.

ج) آشنایی با دین اسلام، اعتقادات و آداب و رسوم آن و استفاده از آنها در آثار خود.
د) تحریر داستان‌های ایرانی قبل از اسلام که باعث می‌شود بسیاری از آداب و رسوم و فرهنگ آن دوره را به تصویر بکشد.



مجموعه این شرایط باعث می‌شود که ما در کتابی مانند *گرشاسپ‌نامه*، اطلاعات گران‌قیمتی درباره فرهنگ عامیانه به‌دست بیاوریم و در آن نمونه‌های فراوانی از فرهنگ ایرانی و اسلامی را مشاهده کنیم، که در بسیاری از موارد شاعر با قدرت خاص خود یک فرهنگ تلفیقی به نام ایرانی - اسلامی را به‌تصویر می‌کشد.

در این تحقیق سعی شده‌است که گوشه‌ای از این اعتقادات و آداب‌ورسوم را نشان داده، درمورد آنها بحث و بررسی شود؛ بنابراین باتوجه‌به اطلاعات به‌دست آمده در این مورد، این تحقیق در چهار فصل طبقه‌بندی و ارائه می‌شود که عبارت‌است از:

۱- عقاید و باورهای عامیانه، ۲- عقاید دینی و مذهبی، ۳- آداب‌ورسوم زندگی و آیین جنگ و دربار، ۴- داستان‌ها و افسانه‌ها.

عقاید و باورهای عامیانه

بدون شک مردم هر سرزمین نسبت به دنیای اطراف و موجودات آن، عقاید و باورهایی دارند که در طی قرون متمادی شکل گرفته و برجای مانده‌است. باتوجه‌به اینکه شاعران هر دوره‌ای جزو قشر دانشمند و آگاه آن دوره به‌شمار می‌روند و زبان گویای مردم آن جامعه هستند؛ بنابراین این اعتقادات و باورها خواه‌ناخواه در لابه‌لای آثار آنها رسوخ پیدا کرده، تاجایی‌که بدون درک این مفاهیم و باورها، استنباط مفاهیم موردنظر آنان در شعر دشوار است.

نمونه‌ای از اعتقادات و باورهای عامیانه در *گرشاسپ‌نامه* عبارت‌است از:

استرنگ یا مردم‌گیاه

«مردم گیاه، بیروح، بیروح الصنم، گیاهی است به‌صورت انسانی، از بلاد چین که خواص بسیار دارد. گویند هرکه او را بکند بمیرد و چون خواهند که او را بکنند سگ گرسنه‌ای برو بندند و نانی پیش او اندازند چنان‌که دهنش به آن نرسد، سگ حرکت کند و آن گیاه را بکند و درحال بمیرد؛ آن گیاه را نیز سگ‌کن گویند.»^۲

همه خاک او نرم چون توتیا
سر و روی و موی و تن و پا و دست
همه چیزشان بد، نباشان توان
هم از گیاهان با بوی رنگ
از آن هرکه کندی فتادی ز پای
به گاوان از آن چند کنند و مرد

برو مردمی رسته همچون گیاه
چو اندام ما هم بر اینان که هست
چه باشد تن مردم بی‌روان؟
شناسنده خوانده ورا استرنگ
چو ایشان شدی بی‌روان هم به جای
مر آن گاو کان کند بر جای مرد
(۱۶۹/۷-۱۲)

تخم کتان و داروی زایمان (هنگام زاده شدن سام)

در فرهنگ عامیانه نمونه‌های فراوانی از پزشکی عامیانه هست که در آن مردم به وسیله داروهای گیاهی و اعمال خاص به مداوای بیماری‌ها می‌پردازند و از آن جمله مسئله زایمان است، که هنوز اعتقادات بسیاری درباره آن وجود دارد. در ۹۵ گرشاسپ‌نامه از تخمی به نام تخم کتان نام برده شده است که در مداوای درد زایمان مفید است، ولی از شرایط و چگونگی این دارو اطلاعاتی در دست نیست و در فرهنگ‌ها فقط اشاره شده است که؛ «تخمی است که روغن چراغ از آن حاصل کنند و به هندی السی نامند.»^۳

پزشکی بُد از فیلسوفان هند که گرشاسپ آورده بودش ز سند
بیاراست هر داروی از بیش‌و کم بدو داد با تخم کتان به هم
(۴۳۲/۵۶ و ۵۷)

در اقبالنامه نظامی نیز از آشی به نام کشکینه نام برده شده است که از کشک تهیه می‌شود و برای سهولت زایمان استفاده می‌شود.



چو آمد گه زادن او را فراز به کشکینه گرمش آمد نیاز
(اق ۱۴ / ۷۵)

چشمهٔ آزمون

چشمه، آتش، حصار، زنجیر و ... نمونه‌هایی از انواع آزمایش در داستان‌های کهن است که به وسیلهٔ آنها گناه‌کار و بی‌گناه را از هم تشخیص می‌دادند. نمونه‌های دیگری از آن در ادبیات حماسی، عبور سیاوش از آتش در شاهنامه و شگفت جزیرهٔ اسکونه در گرشاسپ‌نامه است.

به خون و به دزدی چو آن مردمان شدندی به دل بر کسی بدگمان
ببستی شه او را سبک دست و پای در آن چشمه انداختی هم به جای
شدی گر گنه‌کار بودی تباه فتادی برون گر بُدی بی‌گناه
(۳۶۳ / ۴۲ - ۴۴)

در این مورد از گرشاسپ‌نامه نیز گناه‌کار و بی‌گناه وارد حصاری می‌شوند که در صورت گناه‌کار بودن فرد با زاری و ناراحتی و تارشدن دیده از آن خارج می‌شود.

به گرشاسپ مهرج گفت این حصار زنی کرد و مردی به کم روزگار
به هندوستان نام این هردو تن بد از مار بی‌مرد و مارینه زن
برهمن چنین گفت کاین جایگاه نیایش‌گه ماست در سال و ماه
به یزدان بدین جای داریم روی به گاه پرستش نتابیم روی
چو دارد کسی با کسی داوری نیابد به داد از کسی یاوری
بدین خانه آیند هردو به هم نشینند و گویند هر بیش‌و کم

همان‌گه ستم‌گر به زاری شود تبش گیرد و دیده تاری شود
(۱۵۹/۱۱-۲۴)

رویدن لاله از خون

باور به رویش گیاه از انسان یا اندام‌های او یا خون و عرق و ... از دیرباز در بین مردم بوده‌است و ریشه آن به اساطیر کهن برمی‌گردد. از نمونه‌های این اعتقاد در ادبیات پارسی را می‌توان رویش گیاه از اشک چشم در داستان ایرج در شاهنامه، رویش گیاه از خون در داستان سیاوش، رویش گل محمدی از عرق پیامبر و رویش گیاه از خاک گور عاشق و رویش درخت انار از چوب خشکیده تیشه فرهاد در خسرو و شیرین نظامی اشاره کرد.

یکی دیگر از این باورها رویش گل لاله از خون است، که معمولاً خون بی‌گناهی یا شهیدان بیشتر مورد نظر است، که حتی گل لاله نماد شهادت نیز گشته‌است.

ز خونس که شد در هوا شاخ‌شاخ همی لاله رُست از سخ سنگ‌لاخ
(۴۰/۲۸۲)

قمنوس

«مرغی است به‌غایت خوش‌رنگ و خوش‌آواز؛ گویند منقار او سیصد و شصت سوراخ دارد و در کوه بلندی مقابل باد نشیند و صداهای عجیب و غریب از منقار او برآید و به‌سبب آن مرغان زیادی جمع آیند. از آنها چندی را گرفته طعمه خود سازد. گویند هزار سال عمر کند و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند؛ سرودن آغاز کند و مست گردد و بال برهم زند، چنان‌که آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و خود با هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه‌ای پدید آید و او را جفت نمی‌باشد و موسیقی را از آواز او دریافته‌اند.»^۴

ز ناگاه دیدند مرغی شگفت
به بالای اسبی به برگستوان
ز سوراخ چون نای منقار اوی
چو بد یک‌زمان از نشیب و فراز
یکی پشته سازید سهمگن بلند
چو هیزم ز باد هوا بفرروخت
مر این را نه کس جفت بیند ز یار
ز گیتی شود سیر وز جان و تن
ز خاکش از آن‌پس به روز دراز
به روم اندر ایدون شنیدم کنون

که از شیخ آن‌گه نوا برگرفت
فروهشته پر بانگ‌داران نوان
فتاده در آن بانگ بسیار اوی
بسی هیزم آورد هرسو فراز
پس از باد پر آتش اندر فکند
شد اندرمیان خویشان را بسوخت
ولیکن چو سالش برآید هزار
بیاید بسوزد تن خویشان
یکی مرغی خیزد چو او نیز باز
که بر بانگ او ساختند ارغنون
(۱۶۰/۳۳-۵۱)

گاو دریایی

«گویند گاو در دریا می‌باشد و شب‌ها به جهت چرا، از آب دریا برمی‌آید و این
گوهر (شب‌چراغ) را از دهان خود بر زمین می‌گذارد و به روشنایی آن گوهر،
چرا می‌کند و آن را در شبگون هم می‌گویند.»

بپرسید از آن پهلوان سترگ
چو دم زد فتد روشنی در هوا
بگفتند گاویست آبی بزرگ
چنین هر شب از دور پیدا شود
بدان روشنایی کند شب چرا
ز دام و دود و بوی نخ‌چیرگیر
سپیده‌دمان باز دریا شود
گریزان بود بر سه پرتاب تیر
(۱۴۴/۱۹-۲۲)

نظامی نیز گوید:

گاو فلکی چو گاو دریا

گوهر به گلو، دراز ثریا

(ل ۱۷۴/۶)

نسناس و مشخصات آن

«جانوری بود چهارچشم سرخ‌روی درازبالای سبزموی درحدّ هندوستان چون گوسفند بود، او را صید کنند و خورند اهل هندوستان».^۶

حیوانی در بیابان ترکستان که منقصب القامه، الفی القد و عریض الاظفار باشد؛ آدمی را عظیم دوست دارد، هرکجا آدمی را بیند بر سر راه آید و در ایشان نظاره همی‌کند و چون یگانه از آدمی بیند ببرد و از او گویند تخم گیرد، پس بعد از انسان از حیوان او شریف‌تر است که چندین چیز با آدمی تشبّه کرد یکی به بالای راست و دوم به پهنای ناخن و سوم موی سر.^۷

یکی گفت تندی مکن با غریو
درین بیشه نسناس باشد نه دیو
به بالا یکایک چو سرو بلند
به اندام پر موی چون گوسپند
همه سرخ‌موی و همه سبزموی
دو سوی قفا چشم و دو سوی روی
به اندام هم ماده هم نیز نر
همه بچه‌زایند چون یک‌دیگر
دو زیشان درآرند پیلی به زیر
کشند و خورند و نگردند سیر

(۱۲۰/۸۸-۹۲)

«خدای تعالی ذریّه او را (جدیس را) مسخ گردانید و ایشان را نسناس خوانند،

نیم‌تن دارند به یک پای چنان (دونند) که هیچ اسبی درنیابدشان».^۸



عقاید دینی و مذهبی

سرزمین ایران از دیرباز موطن ادیان و مذاهب مختلف بوده و هم‌اکنون نیز پیروان ادیان مختلف در گوشه‌وکنار آن ساکن هستند و طبعاً درکنار هر دین و مذهبی پیروان عقایدی هست که از تعلیمات دینی آن تعلیم می‌گیرند. از آنجایی که دین اسلام به سرعت در ایران نفوذ کرد و به صورت دین غالب ملت درآمد، اعتقادات آن نیز به سرعت در میان مردم رایج شد و در آثار ادبی نیز نفوذ پیدا کرد. همچنین باتوجه به حشرونشر ایرانیان با مذاهب دیگر، مثلاً آیین برهمنی و زرتشتی و ... نمونه‌هایی از اعتقادات آنها در آثار ادبی هر دوره‌ای آمده است که از این لحاظ *گرشاسپ‌نامه* یکی از متنوع‌ترین این منابع است.

هبوط حضرت آدم بر کوه (دهو)

طبق روایات اسلامی حضرت آدم پس از هبوط در سراندیب و بر طبق *گرشاسپ‌نامه* ساکن شدن در کوه (دهو) و به دلیل سرکشی که کرده بود چندین سال گریست تا مورد بخشش خداوند واقع شد، مشخصاتی که به حضرت آدم نسبت می‌دهند بیشتر جنبه افسانه‌ای پیدا کرده است، مثلاً اندازه پاهای او و حتی قبری را هم که به او نسبت می‌دهند بسیار بزرگ و غیر واقعی به نظر می‌رسد.

به کوه دهو برگرفتند راه	چه کوهی بلندیش بر چرخ ماه
که گویند آدم چو فرمان بهشت	بر آن کوه برز اوفتاد از بهشت
نشان کف پایش آنجا تمام	بریدند هر پی چو هفتاد گام
از آن آنکه ایدون خوش و خرمی است	که بافر فرج پی آدمی است
نشان پی است آنکه در پیش تست	که هفتاد گام است هر پی درست
از ایدر به دریا دو میل است راست	شدی او به سه گام هر گه که خواست

ز دریا درون هر شب ابری بلند
به آب مژه هر پیش پیش و کم
ز مینو چو آدم برین گه فتاد
به صد سال گریان بد از روزگار
چنین تا به مژده بیاید سروش

برآید غریونده چون دردمند
بشوید نبارد دگر جای نم
همی بود با درد و با سرد باد
همی خواست آمرزش از کردگار
که کام دلت یافتی کم خروش
(۱۲۷ / ۱۲۸۹-۱۷)

قبر حضرت آدم

براساس گرشاسپ‌نامه، قبر حضرت آدم نیز در هندوستان قرار دارد که گرشاسپ آن را دیده که داستانش را نقل می‌کند.

چو شد سال آدم تمامی هزار
ورا شیت پوشید در خاک تن
نشان‌گاه گورش کنون ایدرست
چو نوح آمد و یافت ایدر درنگ
از آن اینکه از گوهر و گل نکوست
که بر روی نشان کف پای اوست
شد از گیتی کرده زی کردگار
سروش آوریدش ز مینو کفن
یکی بهره از وی به دریا درست
کشید استخوانش به دژ هوخ گنگ
(۱۲۹ / ۳۵-۲۹)

به خورشید و دیمن بتان نخست
به گور و پی آدم و بوم و رست
(۳۷/۷۸)

آفریده اول

«نخستین چیزی که از ذات حق تعالی صادر شده است به اصطلاح مشائیان
عقل اول و به اصطلاح اشراقیان نور اول و نور اقرب نامیده می‌شود. عقل اول



باید که بسیط و واحد باشد و آن جوهری است بسیط و روحانی که صور موجودات در آن گرد آمده است بدون تراکم و تراحم»^۹

- ز دانا دگرسان شنیدم درست که یزدان خرد آفرید از نخست
خرد نقطه فرمانش پرگار کرد و زو گوهر جان پدیدار کرد
پس از جان هیولی و این گوهران پس از گوهران چرخ و این اختران
(۱۰۸ / ۱۳۴)
- چو این چار گوهر به ساز آمدند دگر ره به جنبش فراز آمدند
(۱۹ / ۱۳۴)
- چو شد هفت بار آن بخار از زبر شد این هفت چرخ از بر یکدیگر
(۲۱ / ۱۳۴)
- از آن هر بخار اختری تابناک برافروخت از چرخ یزدان پاک
(۲۳ / ۱۳۴)

اسدی در این بخش از داستان اشاره به روایتی درمورد آفرینش این دنیا دارد که جزو منابع اسلامی است، اما منبع دقیق آن مشخص نیست و در اکثر کتاب‌های مذهبی و اسلامی بدان اشاره شده است.

«لما اراد الله ان يخلق هذا العالم خلق جوهرأ منتظرأ اليه بنظر الهيبه فاذابه فصار نصفين من هيبه الرحمن نصفه نار و نصفه ماء فاجرى النار على الماء فصعد منه دخان فخلق من ذلك الدخان السموات و خلق من زبده الارض»؛ پس زمانی که خداوند اراده کرد تا این عالم را بیافریند ابتدا جوهری آفرید پس با نظر هیبت بدان نگرست پس آن را ذوب کرد و دو قسمت شد از هیبت خداوند نصفش از آتش و نصفش آب، پس آتش را بر آب گذرانید و از آن بخاری به هوا برخاست و از آن بخار آسمان‌ها را آفرید و از ته مانده و ته نشین شده آن زمین را آفرید»^{۱۰}

ولیک از پدر ییاد دارم سخن
که یزدان چنان گوهر ناب کرد
ز جوش و تفش باد و آتش فراشت
ز موجش همه کوه‌ها کرد و غار

که گفت این جهان گوهری بد ز بن
گدازیدش از تف و جوشاب کرد
ز عکسش که برزد ستاره نگاشت
زمین از کف و چرخ‌ها از بخار

(۱۳۴ / ۴ - ۷)

جان و جایگاه آن پس از مرگ

مسئله روح و چگونگی و جزئیات آن از ابتدای آفرینش و مخصوصاً پس از اسلام مورد توجه بسیاری از مردم بود، به طوری که در صدر اسلام به دلیل بحث‌های فراوان مردم، آیه‌ای بر پیامبر نازل شد که: «یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی» آنچه مورد توافق بسیاری از مسلمانان است این است که روح پس از مرگ تن از آن جدا شده، به حیات خود ادامه می‌دهد تا روز رستاخیز و نکته‌ای که در *گرشاسپ‌نامه* مورد توجه است اشاره به جایگاه آن در آسمان چهارم است که منبع دقیق این اعتقاد معلوم نیست.

سپهدار گفتش سر سرکشان
ولیکن چو رفتنش را بود گاه
ورا گفت بر چارمین آسمان
به قندیلی اندر ز پاکیزه نور
که از جان مرا خوب دادی نشان
کجا باشدش جای و آرامگاه
بود جای او تا به آخر زمان
چو باشد گه رستاخیز و شمار
بود مانده آسوده وز رنج دور
به تن زنده گرداندش کردگار

(۳۱۵ / ۱ - ۵)



حضرت حوا و هبوط او در جده

طبق روایات اسلامی، پس از اینکه حضرت آدم به علت نافرمانی خداوند از بهشت رانده شد و خطاب «اهبطوا منها جميعا» در رسید حضرت آدم در جزیره سرانديب افتاد و حضرت حوا در جده افتاد.

در *گرشاسپ نامه* نیز اضافاتی به آن افزوده شده است که منبع اصلی آن مشخص نیست و آمده است که پس از قبول توبه حضرت آدم، او را نزد حوا برد و در آنجا خانه‌ای بنا کردند که با توجه به مشخصات آن، مثل قرار گرفتن در مرکز زمین، معلوم می‌شود همان مکه است که خبر داده شده بود که در آینده آخرین پیامبر (حضرت محمد ص) آن را تکمیل خواهد کرد و باعث برپایی دین خواهد شد.

غمی ماند جفتش تهی زو کنار	بر جده نزدیک دریاکنار
خور و خوانش ماهی بریان بدی	بر آدم شب‌وروز گریان بدی
فرستاد پس کردگار از بهشت	به دست سروش خجسته سرشت
ز یاقوت یک پاره لعل فام	درخشان یکی خانه آباد نام
مر آن را میان جهان جای کرد	پرستش گهی زو دلارای کرد
بفرمود تا آدم آنجا شتافت	چو شد نزد او جفت را باز یافت
بدان گه که بگرفت طوفان جهان	شد آن خانه سوی گرزمان نهان
همین جای که ساخت خواهد خدای	یکی خانه کز وی بود وین به پای
به فر پسین تر ز پیغمبران	بسی خوبی افزود خواهد بر آن

حلقه و یاره حوا در دخمه طهمورث

درمیان عجایی که گرشاسپ درراه می‌بیند، دخمه طهمورث است که در آن مقداری جواهر و لباس وجود دارد که می‌گویند از حضرت حوا برجای مانده‌است و حضرت خضر تنها می‌تواند آنها را باخود ببرد.

به‌نزدیک تابوت زرین مگرد
که هست اندرو حلقه و یاره چند
مکن جامه کایزد به دست سروش
دگر گوهری کو دهد اندر آب
کزین جایگه این سه چیز آن برد
زید تا جهان باشد ایزدپرست
که دیدی در آن خانه لاژورد
ز حوا بماندست با گیس‌بند
به آدم فرستاد کان را بپوش
به تاریکی اندر چو خورشید تاب
که یکی پیمبر بود باخرد
نهان آورد آب حیوان به دست
(۱۸۷/۷۲-۷۷)

نیایش باران (در جزیره تاملی)

نظر به اهمیت و حیاتی بودن مسئله آب در زندگی از دیرباز، هنگام خشک‌سالی، مردم آیین‌ها و آداب‌ورسوم خاصی برای درخواست نزول باران داشتند که هر قومی و مذهبی به‌صورت‌های مختلف انجام می‌شد که از دیدگاه ادبیات تطبیقی نیز قابل بررسی است. در گرشاسپ‌نامه هم آیین خاصی برای دعای باران ذکر شده که نمونه‌هایی از آن در ادبیات آمده‌است. هم‌اکنون نیز در ایران هنگام خشک‌سالی مردم به مکان مقدس رفته، با دعا و نیایش و قربانی از خداوند باران طلب می‌کنند.

پرسید از ایشان یل نامدار
بستی را نمودند و لوحی به‌هم
که باران نبارد چه سازید کار؟
ز مس لوح و آن بت ز چوب بقم



بر آن لوح چون خط یونانیان
به باران چو داریم گفتند کام
پس این لوح و بت را به سر برنهم
برهنه زن و مرد هرسو بسی
بگرییم و آریم چندان خروش
همان‌گه برآید یکی تیره ابر
چهل حرف و شش هیکل آن را میان
برآریم این لوح و بت را به بام
نیایش‌کنان دست بر سر نهیم
ازاری زده بر میان هرکسی
که دریا و گه گیرد از ناله جوش
کند روی گردون چو پشت هژبر
(۱۴-۷/۱۸۸)

آداب و رسوم زندگی و آیین جنگ و دربار

این قسمت بیشتر به بررسی آداب و رسوم و زندگی مردم و همچنین آیین جنگ و دربار می‌پردازد و باتوجه به گستردگی و تنوع آن لازم بود تا هرکدام از موضوعات آن اعم از اعیاد و جشن‌ها، مراسم عزاداری، غذاها، لباس‌ها، شغل‌ها، آرایش لشگر، آداب دربار و غیره در فصلی جداگانه بررسی شود که با در نظر گرفتن حجم کار تنها به موارد خاص و نادر و مرسوم در آن دوره اشاره شده است.

باتوجه به اینکه محققان حوزه فرهنگ عامیانه، مطالعه هنرهای هر قومی را یکی از راه‌های شناخت فرهنگ هر قومی می‌دانند؛ بنابراین نمونه‌هایی از آداب و رسوم و آیین زندگی در اینجا مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

آزمایش جهت انتخاب همسر

باتوجه به اینکه پادشاهان قدیم تأکید خاصی بر حفظ اصل و نسب و نژاد داشتند می‌کوشیدند دامادی که برای خود انتخاب می‌کنند از هر جهت برگزیده، پهلوان و باصل و نژاد باشد؛ بنابراین برای به دست آوردن این مهم آزمایش‌های خاصی را جهت انتخاب همسر برای دخترانشان قرار می‌دادند؛ مثلاً کشیدن کمان، انجام دادن کارهای بسیار

خطرناک مثل کشتن اژدها، پرسیدن سؤالات بسیار سخت و ... که در گرشاسپ‌نامه نمونه‌ای از آن دیده می‌شود، که گرشاسپ برای ازدواج با دختر موردنظر خود کمانی بسیار سخت را زه می‌کند که هیچ‌کس قادر به انجام آن نیست؛ نمونه مشابه آن در داستان *اودیسه* هومر است که وقتی هلن می‌بیند پهلوانان و پادشاهان به‌زور می‌خواهند با او ازدواج کنند آزمایشی را برای آنها قرار می‌دهد، که همان زه کردن کمان است که در این موقع پهلوانان از انجام آن قاصر می‌شوند. اودیسه به‌صورت ناشناس وارد میدان می‌شود و این کار را انجام می‌دهد و دیگر پهلوانان را از بین می‌برد.



بفرمود تا ساخت مرد فسون	کمانی ز پنجه من آهن فزون
بر آهن ز چوب و سرو کرده کار	کمان دسته و گوشه عاجین نگار
بیاویخت از گوشه بارگاه	به پیمان چنین گفت پیش سپاه
که دامادم آن کس بود کاین کمان	کشد گرچه باشد ز هرکس کم آن

(۲۱۱/۱۷-۲۱)

آرایش تخت ملوک

بنابر تواریخ و متون ادبی موجود استفاده از حیوانات وحشی پرورش‌یافته مانند یوز، باز، شیر، پلنگ، ببر و فیل در دربارها و جنگ‌ها مرسوم بود و باتوجه به جنبه شکوه و هیبت آنها گاهی حیوانات درکنار تخت‌های پادشاهان نیز وجود داشتند؛ در طی زمان و باتوجه به بعضی از مشکلات نگه‌داری آنها، مرسوم شد که از مجسمه و اشکال این حیوانات درکنار تخت پادشاهان استفاده شود که آن را با سنگ‌های قیمتی و زیبا آراسته می‌کردند؛ نمونه‌ای از این موارد بر سردر بعضی امارت‌ها و پرچم‌ها و سکه‌ها هنوز باقی مانده است.

یکی تخت پیروزه هم‌رنگ نیل	ز دو سوی تخت استاده دو پیل
تن پیل یاقوت رخشان چو هور	زبرجدش خرطوم و دندان بلور

ز درّ و ز بیجاده دو شیر زیر
همان تخت را پایه بر پشت شیر
فرازش یکی نفر طاووس نر
طرازیده از گونه‌گونه گهر
(۷۲ / ۶۱ - ۶۴)

نمونه‌ای از آرایش تخت (مهراج و بهو) که در گرشاسپ‌نامه آمده‌است، در اینجا ذکر می‌شود.

آرایش تخت مهراج در بین ایرانیان

زده پیل‌پیکر درفش از برش
ز یاقوت تخت، از گهر افسرش
فرازش یکی نیلگون سایبان
ز گوهر چو شب ز اختران آسمان
(۱۰۷ / ۱۷ - ۱۸)

آرایش تخت بهو در میان لشکر

به دیبا بیاراسته پیل چار
ز زر طوقشان وز گهر گوشوار
ابر کوهه پیل در قلبگاه
بلورین یکی تخت چون چرخ ماه
بهو از بر تخت بنشسته پست
به سر بر یکی تاج و گریزی به دست
درفشی سر از شیر زرینه ساز
پرنیش ز سیمرخ پر کرده باز
زبر چتری از دم طاووس نر
فروشته زو رشته‌های گوهر
(۱۰۸ / ۱۱ - ۱۵)

استفاده از حیوانات در جنگ‌ها و دربار

از متون ادبی و مخصوصاً حماسی قدیم چنین برمی‌آید که در قدیم از حیوانات در جنگ‌ها نیز استفاده می‌کردند و از استخوان و پوست آنها نیز جهت ساختن لوازم جنگی نیز بهره می‌بردند، که نمونه‌هایی از آن در گرشاسپ‌نامه آمده‌است.

چنان کن که شبگیر با یوز و باز

خرامیم مر جنگ را پیش تاز

(۷۶ / ۳۴۷)

پلنگان به زنجیر زرینه بند

همان گرگ و شیر ژیان در کمند

(۷ / ۴۲۱)

استفاده از استخوان حیوانات

گه رزم دارند خفتان و ترگ

ز دندان ماهی و کیمخت کرگ

بود گرزهاشان سر گوسفند

زده در سر دستواری بلند

(۱۳۴ - ۱۳۳ / ۲۷۵)

به تن هریکی مهتر از گاومیش

چو ژوبین برو خار یک بیشه پیش

فکندند از آن چند هر گردگیر

وزان خار او خشت کردند و تیر

(۵۵ - ۵۴ / ۲۷۹)

گران استخوان شاخ ماهی به دست

زدش بر سپر خرد برهم شکست

(۲۲ / ۲۸۴)

یکی بهره خفتان ز کیمخت کرگ

هم از مهره ماهیان خود و ترگ

(۷ / ۲۹۷)

اشکال درفش و رنگ آلات جنگی

همچنان که امروزه نیز رنگ‌های پرچم هر کشور نماد مسائل مختلفی است، در قدیم نیز هریک از رنگ‌ها نشان‌دهنده مسئله خاصی بوده است؛ با این تفاوت که در جنگ‌های پهلوانی قدیم هریک از پهلوانان برای خود درفش خاصی داشتند که دارای رنگ و شکل مخصوصی بود؛ مثلاً درفش اژده‌هایبکر نشان‌دهنده جهان‌پهلوان بودن فرد بود یا



نقش گاو در درفش ایرانیان، جزو توتّم آنه بود و ... همچنین بعضی از پهلوانان سعی می‌کردند آلات جنگی خود را نیز در یک رنگ انتخاب کنند، که نمونه‌هایی از آن در گرشاسپ‌نامه مشهود است.

در داستان رستم و سهراب هریک از پهلوانان سپاه ایران درفش‌ی دارند با شکل خاصی؛ مثلاً درفش رستم ازده‌هایپیکر است.

به سر بر درفشان درفش‌ی سپید
پرندش همه پیکر ماه و شید
کلاه و سر زرد و خفتانش زرد
همان اسپ و برگستوان نبرد
(۴۷/۴۶ - ۴۷)

زده هم برش گاوپیکر درفش
سپر زرد و برگستوانش بنفش
زره زیر و خفتانش از بر کبود
ز پولاد ساعدش از زر خود
ز برگستوانش همه قلب‌ها
ز بس آینه چون درفشنده ماه
(۱۳ - ۱۱ / ۱۰۱)

درآورد پیش ازده‌هافش درفش
شد از تیغ هامون چو گردون بنفش
(۱۳ / ۲۵۳)

(فریدون به نریمان درفش‌ی سیاه می‌دهد و او را جهان پهلوان می‌خواند.)
درفشیش داد ازده‌هافش سیاه
جهان پهلوان خواندش اندر سپاه
(۹۴ / ۴۵۷)

دگر شیرپیکر درفش‌ی به‌نام
بداد و سپهدش فرموده نام
(۹۵ / ۴۷۶)

طبل بازان (طبل باز)

«طبلی خرد که برای برانگیختن مرغان شکاری به کار است. نقاره کوچک که بازداران و میر شکاران همراه خود دارند، هرگاه که صید برابر زمین نشسته یا در آب شناور ببینند، آن نقاره را می‌زنند تا از آواز آن صید از جای خود برخاسته، به پرواز درآید و ایشان باز را بر آن سر دهند.»^{۱۱}

ز شاهین و چرخ آسمان بسته ابر
رمان از غو طبل بازان هژبر

(۳۲ / ۲۷۰)

داستان‌ها و افسانه‌ها

داستان‌ها، افسانه‌ها و سرگذشت‌ها هر قدر از واقعیت‌های زندگی امروزه یا زندگی عصر آن داستان دور باشد، باز خواه‌ناخواه حقایقی از وضع اجتماعی و زندگی مردم عصر شاعر یا نویسنده در آن راه می‌یابد و همین نکته است که این‌گونه داستان‌ها را به صورت مهم‌ترین و غنی‌ترین منابع اطلاعات جامعه‌شناسی و فرهنگ عصر مورد نظر درمی‌آورد. نظر به اینکه بیشتر آثار حماسی به داستان‌ها و افسانه‌های رایج آن دوره توجه خاصی داشته‌است، *گرشاسپ‌نامه* نیز از این حیث دارای داستان‌ها و افسانه‌های بسیاری است که با توجه به حجم کار تنها به نمونه‌هایی از آن اشاره شده‌است.

آب آتش فروز

از میان شگفتی‌های بسیاری که *گرشاسپ* می‌بیند و در *گرشاسپ‌نامه* ذکر شده‌است چشمه‌ای است که آب آن آتش می‌گیرد و فروزان می‌شود.

به گرد سپهدار مهرج گفت	که این چشمه دارد شگفتی نهفت
بفرمود تا چادری پیش او	ببردند پر ز آن گل مشک بوی
کشیدند از افراز آن چشمه باز	همان‌گونه زد آن چشمه جوش از فراز



ز جوشش سبک آتشی برفروخت بسوزد گل پاک و چادر نسوخت

(۱۰۷/۷-۱۰)

پرنده‌ای که در آتش نمی‌سوزد

در ادبیات فارسی داستان‌هایی مبنی بر وجود حیوانات نسوز هست که بیشتر جنبه افسانه‌ای پیدا کرده‌است و صحت آن تا به حال بر کسی مسجل نشده‌است؛ سمندر و ققنوس نمونه‌ای از این نوع حیوانات است. در اینجا پرنده‌های دیگر نیز با همین خصوصیات توصیف شده‌است. دکتر شهیدی در مقاله‌ای چنین استنباط کرده‌اند که:

«حقیقت این است که پنبه نسوز در چین قدیم موجود بوده‌است، سپس یونانیان و رومیان و عرب از آن آگاه شده‌اند. این ماده را که نمی‌شناخته‌اند پشم یا پر پنداشته‌اند که از جانوری گرفته‌شده و چون دیده‌اند این ماده از آتش آسیب نمی‌بیند گفته‌اند سپس جانوری هم که این ماده از آن گرفته‌شده در مقابل آتش مصونیت دارد. به تدریج از یک سو بر این پندار، افسانه‌هایی که زاده خیال داستان‌سرایان است افزوده شده و از سوی دیگر افسانه سمندر یا داستان پرنده افسانه‌ای دیگر به نام ققنوس به هم آمیخته»^{۱۲}

چنین گفت داننده‌ای زان سپاه که شهرست ایدر به یک‌روزه راه
به بام آنکه دارد ز هیزم بسیج گشادن نیارند از این مرغ هیچ
که آتش برو برفروزدش زود گرد نعره زان آتش تیز و دود
دو هفته چنان چون سمندر بود ندارد غم ار با آتش اندر بود
کشندش سبک هر که آرد به دست بدان شهر خوانندش آتش پرست

(۳۰۸/۸۱-۸۵)

جزیره درخت واقواق

از میان جزیره‌های شگفتی که گرشاسپ می‌بیند، جزیره‌ای است به نام واقواق که هنگام صبح صدای زیادی از درختان آن بلند می‌شود و همه برگ‌وبارشان را فرومی‌ریزد، ولی

از آن‌هنگام شب چندین هزار حیوان از دریا بیرون آمده، آنها را می‌خورد و سپس دوباره، درختان برگ‌وبار تازه‌ای می‌گیرند و سرسبز می‌گردند.

جزیره‌ای به پهنای کشور سرش
به بالا ز صدرش فزون از درخت
چو ناگه وزیدی یکی باد تیز
سر شاخ‌ها سوی ساق آمد
بدو گفت هر بامدادی که مهر
فغان زین درختان بخیزد همه
چو طاووس‌گون روز پرّد ز راغ
از این آب در جانور گونه‌گون
خورند این بروبرگ پاشیده پاک
درخت آنکه از نو شکفتن گرد

(۱۷۲/۲-۱۹)

درختی که میوه‌اش پشم بود

در این جزایر درختانی است که به‌جای برگ، پشم بر آنها می‌روید و رنگ آن نیز سرخ است.
به‌جای دگر دید بر سنگ‌پلاخ
برو پشم رسته ز میشان فزون
درختی گشن برگ، بسیار شاخ
به نرمی چو خز و به سرخی چو خون

(۳۰۶/۳-۴۷-۴۶)



روباه پرنده

گرشاسپ بر سر راه خود بیشه‌ای می‌بیند که در آن روباهان پرنده هست که بال و پر آنها برای مداوای بیماری‌ها مفید است ولی بانگ و صدای آنها شوم و بدیمن است.

یکی بیشه و خوش چراگاه بود همه بیشه پرنده روباه بود
 چو مرغان به پرواز در هر کنار چه بر شاخ و هامون چه بر کوهسار
 به هر درد پرش بدی سود و بال ولیکن بدی شوم بانگش به فال
 (۳۴ - ۳۵ / ۳۶۲)

سگساران

«اینکه دیوان را موجوداتی با شاخ و دم نوشته و تصویر می‌کنند، ظاهراً بدین سبب بوده‌است که مردم طبرستان اغلب پوستین‌پوش بوده‌اند و به‌قول فردوسی از عهد قدیم پوست سگ و گرگ و غیره می‌پوشیده‌اند و بدین جهت فردوسی آنان را سگسار و گرگسار می‌نامد.»^{۱۳}

به احتمال زیاد مراد اسدی نیز از قوم سگسار همان افراد باشند که مشخصات عجیب دیگری هم به آنها بخشیده‌است.

سپاهی که سگسار خوانندشان دلیران پیکار دانندشان
 چو غولانسان چهره، چون سگ دهن به‌سان بزان موی پوشیده تن
 به دندان گراز و به دو گوش پیل به رخ زرد و اندام هم‌رنگ نیل
 گیاشان بود فرش و گستردنی ز ماهی و از میوه‌شان خوردنی
 از این کوه سمباده و زر برند هم ارزیز و پولاد و گوهر برند

(۵ / ۱۷۴)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- صادق، هدایت: *فرهنگ عامیانه مردم ایران*، ص ۳۳۴.
- ۲- شمیسا، سیروس: *فرهنگ اشارات*، ص ۱۸.
- ۳- *آندراج*، نقل از دهخدا.
- ۴- *برهان قاطع*.
- ۵- همان.
- ۶- *لغت‌نامه اسدی*، نقل از دهخدا.
- ۷- نظامی عروضی: *چهار مقاله*، تصحیح معین، ص ۱۴ و ۱۵.
- ۸- *مجم‌التواریخ*، نقل از دهخدا.
- ۹- از فرهنگ علوم عقلی، از مجموعه *دوم مصنفات و رسائل اخوان الصفا*.
- ۱۰- رازی (دایه)، *نجم‌الدین: مرصاد العباد*، ص ۵۷.
- ۱۱- *لغت‌نامه دهخدا*.
- ۱۲- شهیدی، سیدجعفر: *از دیروز تا امروز*، ص ۳۲۹-۳۳۵.
- ۱۳- *دایرةالمعارف اسلامی*، نقل از دهخدا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- قرآن مجید.

- اسدی توسی: *گرشاسپ نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۴.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف: *برهان قاطع*، به اهتمام دکتر محمدمعین، چ ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- دهخدا، علی اکبر: *لغت نامه*، چ ۹، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷.
- رازی (دایه)، نجم الدین: *مرصادالعباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: چ ۸، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
- شمیسا، سیروس: *فرهنگ اشارات*، چ ۱، تهران: فردوس، ۱۳۷۷.
- شهیدی، سید جعفر: *از دیروز تا امروز*، سمندر، چ ۱، تهران: قطره، ۱۳۷۲.
- نظامی عروضی سمرقندی: *چهار مقاله*، به اهتمام علامه قزوینی، به کوشش دکتر معین، چ ۳، تهران: زوار، ۱۳۳۳.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف: *اقبالنامه*، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چ ۴، تهران: قطره، ۱۳۸۰.
- _____: *لیلی و مجنون*، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان: چ ۴، تهران: قطره، ۱۳۸۰.
- هدایت، صادق: *فرهنگ عامیانه مردم ایران*، چ ۲، تهران: چشمه، ۱۳۷۸.